بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْفِهرِسُ

اَلدَّرسُ الْأَوّل	مَواعِظُ قَيِّمَةٌ	۴
	اَلْمُعجَم	۵
	حَوْلَ النَّصِّ	۶
	اِعْلَموا - اِسْمُ التّفضيل وَ اسْمُ الْمَكانِ	۶
	حِوارٌ في السّوقِ	۱۰
	اَلتَّمارينُ	۱۱
	اَلبَحْثُ الْعِلْمِيّ	۱۵
	لِلْتّمرينِ في الْمَنزِلِ	۱۶
	جمع بندی	۱۷
اَلدَّرسُ الثّاني	صِناعَةُ التَّلْميعِ في الْأَدَبِ الْفارِسِيِّ	۲۱
	اَلْمُعجَم	۲۳
	حَوْلَ النَّصِّ	۲۳
	اِعْلَموا - اسْمُ الْفاعِلِ وَ اِسْمُ الْمَفعولِ وَ اسْمُ الْمُبالَغَةِ	۲۴
	اَلتَّمارينُ	۳۰
اَلدَّرسُ الثّالِثُ	عَجائِبُ الْمَخلوقات	۳۴
	اَلْمُعجَم	۳۶
	حَوْلَ النَّصِّ	۳۶
	اِعْلَموا - أُسْلوبُ الشَّرطِ وَ أدَواتُهُ	۳۷
	حِوارٌ في الْمَلعَبِ	۳۹
	اَلتَّمارينُ	۴۰
اَلدَّرسُ الرّابِعُ	تأثيرُ اللُّغَةِ الْفارسيّةِ عَلَى اللُّغَةِ الْعَرَبيّةِ	۴۳
	اَلْمُعجَم	۴۵
	حَوْلَ النَّصِّ	۴۵
	اِعْلَموا - اَلْمَعرِفَة وَ النَّكِرَةُ – تَرجَمَةُ الْفِعلِ الْمَضارِعِ (۱)	۴۶
	اَلتَّمارينُ	۴۸
	لِلْتّمرينِ في الْمَنزِلِ	۵۲

DaneshSad دانش صد

DaneshSad دانش صد

اَلْفِهرِسُ

شماره درس	موضوع	شماره صفحه
اَلدَّرسُ الْخامِسُ	اَلصِّدقُ	۵۳
	اَلْمُعجَم	۵۴
	حَوْلَ النَّصِّ	۵۵
	اِعْلَموا - اَلْجُمْلَةُ بَعْدَ النَّكِرَةِ	۵۵
	حِوارٌ ، شِراء شريحَةِ الْهاتِفِ الْجَوّالِ	۵۷
	اَلتَّمارينُ	۵۸
	لِلتَّمرينِ في الْمَنزِلِ	۶۰
اَلدَّرسُ السَّادِسُ	إِرْحَموا ثَلاثَةً	۶۱
	اَلْمُعجَم	۶۲
	حَوْلَ النَّصِّ	۶۳
	اِعْلَموا - تَرجَمَةُ الْفِعلِ الْمُضارِعِ (۲)	۶۳
	اَلتَّمارينُ	۶۵
	لِلتَّمرينِ في الْمَنزِلِ	۶۹
اَلدَّرسُ السَّابِعُ	لاتَقنَطوا	۷۱
	اَلْمُعجَم	۷۲
	حَوْلَ النَّصِّ	۷۳
	اِعْلَموا – مَعاني الْأفعالِ النّاقِصَةِ	۷۳
	اَلتَّمارينُ	۷۵
	جمع التكسير	۸۰

DaneshSad دانش صد

اسم تفضیل
اَلدَّرْسُ الْأَوَّلُ برگرد

مَواعِظُ قَيِّمَةٌ

پندهایی ارزشمند

اسم تفضیل مصدر اسم فاعل
خَيـرٌ مِنَ الْخَيـرِ فاعِـلُـهُ. اَلْإِمامُ الْهادي عليه السلام

بهتر از خوبی، انجام دهنده آن است.

لقمانُ الْحَكِيمُ كانَ رَجُلاً حَكِيماً، ذُكِرَ[ه] فِي الْقُرآنِ

لقمانِ حکیم مردی خردمند بود، که در قرآن[از او] یاد شده است

وَ قَد عاصَرَ نَبِيَّ اللَّهِ داوودَ وَ عُرِفَ بِالْحَكيمِ.

و او معاصر پیامبر خدا داوود بوده و به حکیم معروف بود.

وَصايا لقمان هِيَ إحدَى الْقِصَصِ الْقُرآنِيَّةِ الَّتِي تُشيرُ إِلَى الْحِكمَةِ الَّتِي وَهَبَهَا اللّٰهُ إِيَّاهُ،

سفارش‌های لقمان یکی از داستان‌های قرآنی است که اشاره می‌کند به حکمتی که خداوند آن را به او عطا کرده است،

وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقمانَ الْحِكْمَةَ وَ تُعَدُّ حِكَمُهُ مِنْ أَعظَمِ الْحِكَمِ وَ الْمَواعِظ،

و به راستی ما به لقمان حکمت دادیم، و حکمت‌های او از بزرگترین حکمت‌ها و پندها به شمار می‌رود.

وَ حَسَبَ كُتُبِ التَّفسيرِ أَنَّ لُقمانَ كانَ عَبداً حَبَشِيّاً وَ قِيلَ أَنَّهُ كَانَ راعِياً، وَلٰكِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى مَنَّ عَلَيْهِ بِالحِكمَةِ.

طبق کتب تفسیر، لقمان برده‌ای حبشی بود و گفته شده که او چوپان بوده است، اما خداوند متعال (بلندمرتبه باد نام او) با حکمت به او نعمت داد.

اِشتَهَرَ لُقمانُ بِوَصاياهُ الَّتي أَوصاها لابنِهِ؛

لقمان به خاطر سفارش‌هایی که به پسرش کرد، مشهور شد.

أَهَمُّ هَذِهِ الْوَصايا قَولُهُ لِابْنِهِ: مهم‌ترین این نصیحت‌ها، سخن او به پسرش است:

﴿وَ إِذْ قَالَ لُقمانُ لِأَبنِهِ وَ هُوَ يَعِظُـهُ يَا بُنَيَّ لا تُشْرِكْ بِاللّٰهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾

و [یاد کن] هنگامی را که لقمان به پسرش گفت در حالی که وی او را اندرز می‌داد: ای پسرکم، به خدا شرك نورز؛ زیرا شرك، بی‌شک ستمی بزرگ است.

ثُمَّ قَالَ لَهُ: ﴿ يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلاةَ﴾

سپس به او گفت: ای پسرکم، نماز را برپا دار.

وَ مِن وَصاياهُ القَيِّمَةِ أَيضاً قَولُهُ لِوَلَدِهِ: ﴿و لا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ﴾،

و همچنین از سفارش‌های ارزشمند او، [این] سخنش به پسرش است: و با تکبّر رویت را از مردم برنگردان،

وَ معناه أَن لا تَتَكَبَّرَ عَلَى النَّاسِ،

و معنایش این است که نسبت به مردم تکبر نورزی.

DaneshSad دانش صد

وَ مِن وَصاياهُ كَذَلِكَ ﴿وَ لا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ كُلَّ مُختالٍ فَخورٍ﴾،
و از سفارش‌های دیگر او: و در زمین با ناز و تکبّر راه مرو، زیرا خداوند هیچ خودپسندِ فخرفروشی را دوست ندارد،

يَنهَاهُ عَنِ التَّبَختُرِ فِي الْمِشْيَةِ. او را از تکبّر (فخرفروشی) در راه رفتن باز می‌دارد.

ثُمَّ قَالَ لَهُ: ﴿وَ اغضُضْ مِنْ صَوتِكَ﴾ سپس به او گفت: و صدایت را پایین بیاور

يَعني إذا تَكَلَّمتَ لا تَرفَعْ صَوتَكَ؛ یعنی وقتی صحبت می‌کنی، صدایت را بالا نبَر؛

فَإِنَّ أَرفَعَ الْأَصْواتِ الْأَصْواتِ وَ أَنكَرِها لَصَوتُ الْحَمِيرِ.
«أَرْفَعَ» اسم إنّ منصوب/ و صوت خبر إنّ ومرفوع.

فَإِنَّ مِنْ أَرفَعِ الْأَصْواتِ وَ أَنكَرِها لَصَوتَ الْحَمِيرِ.
«مِن أَرْفَع» خبر مقدّم إنّ در محل رفع و صوت اسم مؤخّر إنّ و منصوب باید باشد.

فَإِنَّ مِنْ أَرفَعِ الْأَصْواتِ وَ أَنكَرِها لَصَوتُ الْحَمِيرِ. (اسم تفضیل — اسم تفضیل)
زیرا یکی از بلندترین و زشت‌ترین صداها، بی‌شکّ بانگِ خَران است.

كَما أَوصَى وَلَدَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ سُبحانَهُ وَ تَعالىٰ، وَ تَجَنُّبِ الْكِذبِ وَ الْأَكْلِ عَلىٰ شَبَعٍ. (فعل ماضی باب إفعال)
هم‌چنین او پسرش را به تقوای خداوند پاک و بلندمرتبه، و دوری از دروغ و خوردن در حالت سیری سفارش کرد.
(هم‌چنین پسرش را سفارش کرد که تقوای خداوند پاک و بلند مرتبه را پیشه کند، و از دروغ و پرخوری بپرهیزد.)

فَهذا مِمّا ذَكَرَهُ اللّهُ عَن لُقمان فِي الْقُرآنِ مِنَ الْحِكَمِ وَ الْوَصايا النّافِعَةِ.
و این قسمتی از حکمت‌ها و سفارشات سودمندی است که خداوند درباره لقمان در قرآن یاد کرده است.

✿ اَلْمُعجَم ✿ برگرد

أُغْضُضْ مِنْ صَوتِكَ: صدایت را پایین بیاور(غَضَّ، يَغُضُّ)
اِقْصِدْ: میانه‌روی کن (قَصَدَ، يَقْصِدُ)[1]
أَقِمْ: برپای دار «أقِمِ الصَّلاة: نماز را برپای دار.» (أقامَ، يُقيمُ)
أَنْكَر: زشت‌تر، زشت‌ترین= أقْبَح
يَنْهىٰ+ه=يَنهاهُ: او را باز می‌دارد (نَهىٰ: باز داشت، اِنْهَ: باز دار)
أَوصىٰ: سفارش کرد (مضارع: يوصي)
أوصىٰ+ه= أوْصاهُ
أُوْمُرْ: دستور بده «وَ + اوْمُرْ = وَ أْمُرْ»[2]
إيّاهُ: به او، او را
تَبَختُر: فخر فروشی

تَجَنُّب: دوری کردن
تُشيرُ: اشاره می‌کند «أشار: اشاره کرد»
تُعَدُّ: به‌شمار می‌آید
حَمير: خرها «مفرد: حِمار»
خَدّ: گونه
راعي: چوپان
شَبَع: [حالت] سیری
عاصَرَ: معاصر بود (مضارع: يُعاصِرُ)
عُرِفَ بِـ : معروف بود به ...
فَخور: فخرفروش # مُتَواضِع
قَيِّم: ارزشمند
قيلَ أَنَّ: گفته شد که

لَـ : بی‌گمان (حرف تأکید)
لاتُصَعِّرْ خَدَّكَ: با تکبّر رویت را برنگردان(مضارع: يُصَعِّرُ)
لا تَمْشِ: راه نرو (ماضی: مَشىٰ/ مضارع:يَمْشي)
مُختال: خودپسند= مُعْجَبٌ بِنَفْسِهِ
مَرَحاً: شادمانه و با ناز و خودپسندی
مَشْي، مِشْيَة: راه رفتن
مُنْكَر: کار زشت و ناپسند[3]
مَنَّ: نعمت داد (مضارع: يَمُنُّ)
وَهَبَ: بخشید (مضارع: يَهَبُ)
يَعِظُ: موعظه می‌کند (ماضی: وَعَظَ)
مَوعِظَة : پند، اندرز (جمع: مَواعِظ)[4]

۱-۲-۳- «اِقْصِدْ- أُوْمُرْ – مُنْكَر» امسال از متن درس حذف شده‌اند که امید است مولفان در این خصوص اصلاحیه صادر کنند.
۴- صفت برای جمع مکسر غیر انسان، به شکل «مفرد مؤنث» به کار می‌رود: مواعِظ قيّمة: پندهای ارزشمند

حَولَ النَّصّ برگرد

✍ عَيِّنِ الصَّحيحَ وَ الْخَطَأَ حَسَبَ نَصِّ الدَّرسِ. درست و غلط را طبق متن درس مشخص کنید. ☑ ☒

۲- مَعنیٰ ﴿لا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنّاس﴾ أَن تَتَكَبَّرَ عَلَى النّاسِ.
معنای -{ با تکبّر رویت را از مردم برنگردان}- اینست که نسبت به مردم تکبر بورزی. ☒

۲- يَجِبُ أَنْ لانَرْفَعَ أَصواتَنا فَوقَ صَوتِ مَنْ نَتَكَلَّمُ مَعَهُ.
باید صداهایمان را بالاتر از صدای کسی که با او سخن می‌گوییم نبریم. ☑

۳- عَلَيْنا أَنْ نُحافِظَ عَلىٰ أداءِ الصَّلاةِ في وَقْتِها. (این عبارت از متن درس حذف شده است)
ما باید مراقب نماز در وقت خودش (نماز اول وقت) باشیم. ☑

٤- قَدَّمَ[1] لُقمانُ الْحَكيمُ لِابْنِهِ مَواعِظَ قَيِّمَةً.
لقمان حکیم به پسرش پندهایی ارزشمند تقدیم کرد. ☑

٥- اَلْإعجابُ بِالنَّفْسِ[2] عَمَلٌ مَقْبولٌ. (مَقبول # مَذموم)
خودپسندی، کاری پسندیده است. ☒

إعلَموا برگرد

اِسْمُ التَّفضيلِ وَ اسْمُ الْمَكانِ

اسم تفضیل مفهوم برتری دارد و بر وزن «أَفْعَل» است؛
اسم تفضیل معادل «صفت برتر» و «صفت برترین» در زبان فارسی است؛ مثال:
کَبیر: بزرگ أَکْبَر: بزرگ‌تر، بزرگ‌ترین حَسَن: خوب أَحْسَن: خوب‌تر، خوب‌ترین

آسیا **أَكبَرُ منْ** أُوروبّا .	آسیا **بزرگ‌تر از** اروپا است .
آسیا **أَكبَرُ قارّات** الْعالَمِ.	آسیا **بزرگ‌ترین قاره‌های** جهان است .
آسیا **أَكبَرُ قارَّة** في الْعالَمِ.	آسیا **بزرگ‌ترین قاره** در جهان است.
جَبَلُ دَماوَند **أَعلىٰ مِنْ** جَبَلِ دِنا.	کوه دماوند **بلندتر از** کوه دناست .
جَبَلُ دَماوَند **أَعلىٰ جِبالِ** إيران.	کوه دماوند **بلندترین کوه‌های** ایران است.
جَبَلُ دَماوَند **أَعلىٰ جَبَلٍ** في إيران.	کوه دماوند **بلندترین کوه** در ایران است.

هرگاه اسم تفضیل همراه «من»باشد یا خالی از«ال» باشد و مضاف به نکره باید به صورت «مفرد مذکر» یعنی بر وزن«أفعل» بیاید.

أَكبَرُ الْعَيبِ، أَنْ تَعيبَ ما فيكَ مِثْلُهُ. اَلإمامُ عَليٌّ عليه السلام

بزرگ‌ترین عیب آن است که[از کسی]عیبی بگیری که مانندِ آن در خودت هست.

کلمات «قَدَّمَ» و «إعْجابٌ بِالنَّفْسِ» از متن درس و معجم حذف شده است؛ حالا که در درک مطلب آمده، لازم است معنای آن را بدانید:
۱- قَدَّمَ: تقدیم کرد، پیش فرستاد (مضارع: يُقَدِّمُ- مصدر: تقديم) ۲- إعْجابٌ بِالنَّفْسِ: خودپسندی- مُعْجَبٌ بِالنَّفْسِ: خودپسند

DaneshSad دانش صد

DaneshSad دانش صد

◈ گاهی وزنِ اسم تفضیل به این شکل‌ها می‌آید:

أعلیٰ: بلندتر، بلندترین — أغلیٰ: گران‌تر، گران‌ترین ☜ بر وزن أفْعیٰ

أحَبّ: محبوب‌تر، محبوب‌ترین — أقَلّ : کمتر، کمترین ☜ بر وزن أفَلّ

◈ مؤنث اسم تفضیل بر وزن« فُعْلَی » می‌آید؛ مثال:

فاطِمَةُ الْکُبْریٰ : فاطمهٔ بزرگ‌تر — زَینَبُ الصُّغْریٰ: زینبِ کوچک‌تر

«اسم تفضیل» در حالت مقایسه بین دو اسم مؤنث معمولاً بر همان وزن «أَفْعَل» می‌آید؛ مثال:

فاطمَةُ أکبَرُ مِنْ زینب. — فُعْلَی مِن

◈ غالباً جمع اسم تفضیل بر وزن «أفاعِل» است؛ مثال:

إذا مَلَکَ الْأراذِلُ هَلَکَ الأفاضِلُ. (أراذِلُ ،جمعِ أرْذَل و أَفاضِلُ، جمعِ أَفْضَل است).

◈ هرگاه بعد از اسم تفضیل همراه **حرف جرّ «مِنْ»** بیاید، (أَفْعَلُ مِنْ)، معنای «**برتر**» دارد؛ مثال:

هٰذا أکبَرُ مِنْ ذاکَ. — این از آن بزرگ‌تر است.

و هرگاه اسم تفضیل **مضاف** واقع شود، معنای «**برترین**» دارد؛ مثال:

سورَةُ الْبَقَرةِ **أکْبَرُ سورَةٍ** فِي الْقُرآنِ . — سوره بقره **بزرگ‌ترین سوره** در قرآن است.

إخْتَبِرْ نَفْسَکَ(۱): تَرْجِمِ الْأَحادیثَ التّالیَةَ، ثُمَّ ضَعْ خَطّاً تَحْتَ اسْمِ التَّفضیلِ.

۱. سُئِلَ رَسولُ اللّهِ ﷺ: مَنْ **أحَبُّ** النّاسِ إلَی اللّهِ؟ قالَ: **أنْفَعُ** النّاسِ لِلنّاسِ.

از پیامبر خدا ﷺ پرسیده شد: محبوب‌ترین مردم نزد خداوند کیست؟ فرمود: سودمندترینِ مردم به مردم است.

✍ أحَبُّ، أنْفَعُ

۲- **أحسَنُ** زینَةِ الرَّجُلِ[۱] السَّکینَةُ[۲] مَعَ إیمانٍ. رَسولُ اللّهِ ﷺ

بهترین زینت مرد، آرامش همراه با ایمان است. ✍ أحْسَنُ

۳- **أفضَلُ** الْأعْمالِ الْکَسْبُ مِنَ الْحَلالِ. رَسولُ اللّهِ ﷺ

برترین کارها، کسب [روزی] حلال است. ✍ أفضَلُ

نکته:

☜ اسم تفضیل: أفعَل + مِن (أعلَمُ مِن: داناتر از) / أفعل+ اسم مجرور(أعلم + الناسِ: داناترینِ مردم)

☜ فعل: أفعل+ اسم منصوب(ـَ ـًا ـِ ـٍ ین ین ات ٍ)یا اسم مرفوع (ـُ ـٌ ان ون) (أعلم الناسَ : مردم را آگاه و با خبر کرد)

☜ فعل بعد از «مَن»، معمولا به صورت فعل مضارع التزامی ترجمه می‌شود.

۱- **اَلرَّجُل:** انسان، مرد ۲- **اَلسَّکینَة:** آرامش

DaneshSad دانش صد

DaneshSad دانش صد

اِعْلَموا ۲) خَيْر و شَرّ تفضیلی

دو کلمهٔ «خیر» و «شرّ» علاوه بر اینکه به معنای «**خوبی**» و «**بدی**» هستند، می‌توانند به معنای اسم تفضیل نیز بیایند؛ در این صورت، معمولاً بعد از آن حرف جرّ «مِنْ» است، یا به صورت «مضاف» می‌آید؛ مثال:

- خَيرٌ مِنَ الْخَيرِ فاعِلُهُ، وَ أَجمَلُ مِنَ الْجَميلِ قائِلُهُ. الإمامُ الْهادي عليه السلام

بهتر از خوبی انجام دهنده‌اش است و **زیباتر از** زیبا گوینده‌اش می‌باشد.

- شـرُّ النّاسِ مَنْ لا يَعْتَقِدُ الْأَمانَةَ وَ لا يَجْتَنِبُ الْخيانَةَ. أميرُ الْمُؤمنينَ عَلِيٌّ عليه السلام

بدترین مردم کسی است که پایبند به امانت نباشد و از خیانت دوری نکند.

- خَيْرُ الأمورِ أَوْسَطُها. أميرُ الْمُؤمنينَ عَلِيٌّ عليه السلام **بهترین** کارها میانه‌ترین آنهاست.

- حَيَّ[1] عَلىٰ خَيْرِ الْعَمَلِ. به سوی **بهترین** کار بشتاب.

إِخْتَبِرْ نَفْسَكَ(۲): تَرْجِمِ الْعِباراتِ التّالِيَةَ.

۱- ﴿ ... رَبَّنا آمَنّا فَاغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا وَأَنْتَ **خَيْرُ** الرّاحِمينَ﴾ اَلْمُؤمِنون: ۱۰۹

✍ ... پروردگارا، ما ایمان آوردیم پس ما را بیامرز و به ما رحم کن که تو **بهترین** رحم‌کنندگانی.(ترجمهٔ انصاریان)

۲- ﴿ لَيْلَةُ الْقَدْرِ **خَيْرٌ** مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ﴾ اَلْقَدر: ۳

✍ شب قدر از هزار ماه **بهتر** است.(الهی قمشه‌ای)

۳- **شَرُّ** النّاسِ ذو الْوَجْهَيْنِ[2].

✍ **بدترین** مردم انسان دورو است.

٤- **خَيْرُ** إخْوانِكُمْ مَنْ أَهْدىٰ[3] إلَيْكُمْ عُيوبَكُمْ. رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله

✍ **بهترین** دوستانتان(برادران شما) کسی است که عیب‌هایتان را به شما هدیه کند.

انواع مَنْ :

۱- **مَنْ موصول** : به معنای «کسی که» که برای ربط دو عبارت استفاده می‌شود.

✍ خَيْرُ إخْوانِكُمْ **مَنْ** أهْدىٰ إلَيْكُمْ عُيوبَكُمْ. رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله

۲- **مَنْ استفهام** : به معنای «چه کسی» برای پرسش استفاده می‌شود و در اول جمله و بر سر یک عبارت می‌آید. ✍ **مَنْ** هُوَ؟

۳- **مَنْ شرطیه** :که در درس بعد می‌خوانیم به معنای «هرکس» در جملات شرطیه استفاده می‌شود؛ اول جمله، بر سر فعل واقع می‌شود و نیاز به جواب شرط دارد. ✍ مَنْ زَرَعَ الْعُدوان حَصَدَ الْخُسران. (عربی پایه هفتم و دهم) هرکس دشمنی **بکارد** زیان **درو می‌کند**.

به حرکت و تلفظ اسم «مَنْ» دقت کنید تا با حرف جرّ «مِنْ» اشتباه نگیرید.

مِنْ : **حرف جرّ**: به معنای ((از)) که بر سر اسم و ضمیر متصل می‌آید.

✍ هُوَ أَحْسَنُ **مِنّـا** . (مِنْ+ما)- **مِمّا** ذَكَرَهُ اللّهُ... (مِنْ+ما) / ✍ أفضَلُ الأعْمالِ الْكَسْبُ **مِنَ** الْحَلالِ.(مِنْ+ الْحلال)

---

[1] **حَيَّ**: بشتاب

[2] **ذُو الْوَجْهَيْنِ** : پیامبر اکرم(ص) فرمودند: «**مِنْ شَرِّ النّاسِ عِنْدَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيامَةِ ذُو الْوَجْهَيْنِ**» در روز قیامت بدترین مردم نزد خداوند عزّ وجلّ کسی است که دورو است، و خود این دلالت بر این است: کسی که شرّ وجودش را می‌گیرد، منافق می‌شود.

[3] **أَهْدَى**: هدیه کرد بعد از «مَن» به شکل مضارع التزامی ترجمه می‌شود. (هدیه کند)

DaneshSad دانش صد

اِعْلَموا ۳) اسم مکان

اسم مکان بر مکان دلالت دارد و بیشتر بر وزن مَفْعَل و گاهی بر وزن مَفْعِل و مَفْعَلَة است؛ مثال :

مَلْعَب: ورزشگاه	مَطْعَم: رستوران	مَصْنَع: کارخانه	مَطْبَخ: آشپزخانه
مَوْقِف: ایستگاه	مَنْزِل: خانه	مَكْتَبَة: کتابخانه	مَطبَعَة: چاپخانه

جمع اسم مکان بر وزن «مَفاعِل» است؛ مانند مَدارِس، مَلاعِب، مَطاعِم و مَنازِل.**

اِخْتَبِرْ نَفْسَكَ(۳): تَرْجِمِ الْآيَتَيْنِ وَ الْعِبارَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْمَكانِ وَ اسْمَ التَّفضيلِ.

۱- ﴿ وَ جادِلْهُمْ[۴] بِالَّتي هيَ **أَحْسَنُ** إِنَّ رَبَّكَ هُوَ **أَعْلَمُ** بِمَنْ ضَلَّ[۵] عَنْ سَبيلِهِ... ﴾ اَلنَّحْل: ۱۲۵

و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نمای (بحث کن). در حقیقت(قطعاً،که)، پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده، داناتر است.(ترجمهٔ فولادوند) أَحسَنُ: اسم تفضیل / أعلَمُ: اسم تفضیل

۲- ﴿ وَ الْآخِرَةُ[۶] **خَيْرٌ** وَ **أَبْقىٰ** ﴾ اَلْأَعْلَى: ۱۷

با آنکه [جهان] آخرت **نیکوتر و پایدارتر** است. (ترجمهٔفولادوند) خَيْرٌ: اسم تفضیل / أَبْقَى: اسم تفضیل

۳- كانَتْ **مَكتَبَةُ** «جُندي سابور»*** في خوزستان **أكبَرَ مَكْتَبَةٍ** في الْعالَمِ الْقَديمِ.

کتابخانه جندی شاپور در خوزستان، بزرگ‌ترین کتابخانه در دنیای قدیم بود. أكبَرَ: اسم تفضیل/ مَكْتَبَة: اسم مکان

** در کل برای تشخیص نوع اسم، به شکل مفردشان نگاه می کنیم؛ أماکن ← أمکن ← «مفرد: مکان»، مَدارِس: مَدرَسَة/ مَلاعِب: مَلْعَب/ مَطاعِم: مَطْعَم / مَنازِل: مَنْزِل همه اسم مکان هستند.

[۴] **جادِلْ :** بحث کن

[۵] **ضَلَّ :** گمراه شد

[۶] **آخِر**(وزن فاعل= اسم فاعل) : انتها و مؤنثش «آخِرَة» می‌شود. /**آخَر**(وزن أفعل= اسم تفضیل): دیگر و مؤنثش، «أُخرَى» می‌شود.

*** «**جُندي سابور**»: در سال ۲۵۰ پ.م کتابخانهٔ گُنْدی شاپور (یا جندی شاپور) در خوزستان که بزرگ‌ترین کتابخانهٔ دنیای باستان به شمار آمده است بنیان نهاده شد. این دانشگاه بزرگ‌ترین مرکز آموزش و پژوهش پزشکی، فلسفه و ادبیات جهان کهن خوانده شده است. در این دانشگاه استادان ایرانی، هندی، یونانی و رومی تدریس می‌کردند.

DaneshSad دانش صد

حِوارٌ برگرد

في السّوقِ

◆اَلزّائِرَةُ (خانم زائر)	◆بائِعُ الْمَلابِسِ (فروشنده لباس‌ها)
◆سلامٌ عَلَيكُم . سلام علیکم	◆عَلَيكُمُ السَّلامُ، مَرحَباً بِكِ. علیکم السلام. خوش آمدید .
◆كَم سِعرُ[۲] هٰذَا الْقَميصِ؟ قیمت این پیراهن چند است؟	◆سِتّون أَلْفَ دينار. شصت هزار دینار.
◆أُريدُ أَرخَصَ مِنْ هٰذا. هٰذِهِ الْأَسعارُ غاليةٌ. ارزان‌تر از این می‌خواهم. این قیمت‌ها گران است.	◆عِندَنا بِسِعرِ خَمسينَ أَلْفَ دينار. تَفَضَّلي. به قیمت پنجاه هزار دینار داریم. بفرما.
◆أَيُّ لَوْنٍ[۲] عِندَكُم؟ چه رنگی دارید؟	◆أَبيَضُ وَ أَسوَدُ وَ أَزرَقُ وَ أَحمَرُ وَ أَصفَرُ وَ بَنَفسَجيٌّ. سفید و سیاه و آبی و قرمز و زرد و بنفش .
◆بِكَم سِعرٍ هٰذِهِ الْفَساتينُ؟ این لباس‌ها(لباس‌های زنانه) چند است؟	◆تَبدَأُ الْأَسعارُ مِنْ خَمْسَةٍ وَ سَبْعينَ أَلفاً إِلىٰ خَمْسةٍ وَ ثمانينَ أَلْفَ دينار. قیمت‌ها از هفتاد و پنج هزار شروع می‌شود تا هشتاد و پنج هزار دینار.
◆اَلْأَسْعارُ غالِيَةٌ! قیمت‌ها گران است!	◆أختي، يَختَلِفُ السِّعْرُ حَسَبَ النَّوعيّات.[۳] خواهرم، قیمت بر حسب جنس فرق دارد .
نون وقایه ◆رجاءً، أَعْطِـني قميصاً مِن هٰذَا النَّوعِ وَ... كَم أَدْفَعُ[۴]؟ لطفاً، پیراهنی از این جنس به من بده و ... چند بپردازم؟	◆مِئَتَينِ وَ ثَلاثينَ أَلْفَ دينار. دویست و سی هزار دینار. اِدْفَعـي بَعدَ التَّخْفيض[۵] مِئَتَينِ وَ عِشرينَ أَلْفاً . بعد تخفیف، دویست و بیست هزار پرداخت کن.

- عيِّن نَوعَ الإسم: مَشهَد: اسم مکان، الزّائِرَةُ: اسم فاعل، بائِعُ: اسم فاعل، أَرخَصَ: اسم تفضیل، أَفضَلَ: اسم تفضیل
- **ملابس**(مفردش: مَلبَس) بر وزن مَفعَل است ولی معنای مکانی نمی‌دهد؛ پس اسم مکان نیست.
- **أبيَضُ وَ أَسوَدُ وَ أَزرَقُ وَ أَحمَرُ وَ أَصفَرُ**: وزن أفعَل هستند ولی چون بر رنگ دلالت می کنند، اسم تفضیل نیستند.
- کلماتی مانند «سوق، بیت،عالَم، قاعة» اسم مکان نیستند؛ چون بر وزن اسم مکان نیستند.

---

[۲] **سِعْر**= قیمة= ثَمَن: قیمت/ «جمع: أَسْعار» [۲] **لون**: رنگی - **ألوان**: رنگ‌هایی [۳] **نَوعيَّة**: جنس
[۴] **دَفَعَ**: پرداخت کرد (مضارع: يَدفَعُ: پرداخت می‌کند) [۵] **تَخْفيض**: تخفیف

DaneshSad دانش صد

اَلتَّمارين برگرد

اَلتَّمرينُ الْأَوَّلُ: أيُّ كلمةٍ مِنْ كَلِماتِ مُعجَمِ الدّرسِ تُناسِبُ التَّوضيحاتِ التّاليَةَ؟

١- اَلْإنسانُ الّذي يَفتَخِرُ بِنَفْسِهِ كَثيراً: **مُختال**
انسانی که به خودش زیاد می‌بالد : خودپسند

٢- حَيَوانٌ يُستَخدَمُ لِلْحَمْلِ وَ الرُّكوبِ: **حِمار**
حیوانی که برای باربری و سوار شدن به کار گرفته می‌شود: خر

٣- قيلَ أَنَّهُ كانَتْ مِهنَةُ لُقمان: **راعي**
گفته شده است که آن شغل لقمان بوده است: چوپان

٤- اَلْعَمَلُ السَّيِّءُ وَ الْقَبيحُ: **مُنْكَر**
کار بد و زشت : کار زشت

٥- عُضْوٌ في الْوَجْهِ: **خَدّ**
اندامی در چهره : گونه

اَلتَّمرينُ الثّاني: عَيِّنْ نَوعَ الْأَفعالِ الَّتي تَحتَها خَطٌّ وَ مَيِّزْ[٣] تَرجَمَتَها. (نَوْع: اَلْماضي، اَلْمُضارع، اَلْأَمْر)

أرادَ قَنبَرٌ[٤] أنْ يَسُبَّ الَّذي كانَ سَبَّهُ؛ فَقالَ الْإمامُ عَلِيٌّ عليه‌السلام لَهُ:
مَهلاً يا قَنبَرُ، دَعْ شاتِمَكَ مُهاناً تُرْضِ الرَّحْمنَ وَ تُسْخِطِ الشَّيطانَ وَ تُعاقِبْ عَدوَّكَ، ... ما أَرْضَى الْمُؤمِنُ رَبَّهُ بِمِثلِ الْحِلْمِ، وَ لا أَسْخَطَ الشَّيطانَ بِمِثلِ الصَّمتِ، وَ لا عُوقِبَ الْأَحْمَقُ بِمِثلِ السُّكوتِ عَنهُ.[٥]
رُبَّ سكوتٍ أَبْلَغُ مِنَ الْكَلامِ (مِنَ الْأَمثالِ الْعَرَبيَّةِ)

قنبر **خواست** به کسی که به او ناسزا گفته بود، **دشنام دهد**، پس امام علی عليه‌السلام به او **فرمودند**:
ای قنبر آرام باش، دشنامگوی خود را خوار **رها کن** تا [خدای] بخشاینده را خشنود و اهریمن را خشمگین کنی و دشمنت را کیفر داده باشی. مؤمن پروردگارش را با [چیزی] مانند بردباری **خشنود** [نکرد] و اهریمن را با [چیزی] همانند خاموشی **خشمگین نکرد** و نادان با [چیزی] همانند دم فرو بستن در برابرش کیفر نشد.
چه بسا سکوتی (دم فرو بستنی) که از سخن گفتن رساتر باشد(است).

أرادَ: فعل ماضی/ **يَسُبَّ:** فعل مضارع/ **قال:** فعل ماضی/ **دَعْ:** فعل امر/ **ما أَرْضىٰ:** فعل ماضی منفی/ **لا أَسْخَطَ:** فعل ماضی منفی

---

[٣] مَيِّزْ : جدا و سوا کن
[٤] **قنبر**: از اصحاب خاص، غلام و دربان (حاجب) حضرت علی(ع) و همچنین دربان امام حسن مجتبی(ع) بود. شیخ طوسی، او را در شمار اصحاب امام علی (ع) یاد می‌کند.
[٥] «لا» در دو فعل« لا أَسْخَطَ و لا عُوقِبَ » لای نفی است.هرگاه فعل ماضی منفی به «ما» (ما أرضی) آمده باشد، لازم است فعل‌های ماضی بعد از آن با "لا" منفی شود.
بدانیم: مهانا: حال/ لا عُوقِبَ: فعل ماضی منفی، مجهول/ رُبَّ: حرف جرّ، سکوتٍ: مجرور به حرف جر، مبتدا، أَبْلَغُ: خبر، مِنَ الْكَلامِ: جار و مجرور

DaneshSad دانش صد

اَلتَّمرينُ الثّالِثُ: تَرْجِمْ هذِهِ الْأحاديثَ النَّبَويَّةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطلوبَ مِنكَ.

١- حُسْنُ الْخُلُقِ نِصْفُ الدِّينِ. خصال الصدوق، ص ٣٠، ح ١٠٦ (اَلْمبتدأ وَ الْخَبَرَ)

✍خوش‌خویی نیمی از دین است .

حُسنُ : مبتدا، نِصفُ : خبر

٢- مَنْ ساءَ[٦] خُلُقُهُ عَذَّبَ[٧] نَفْسَهُ. (الفاعلَ و المفعولَ)

✍هر کس خُلق و خوی‌اش بد شود (بد باشد)، خودش را عذاب می‌دهد.

خُلُقُ: فاعل، نَفسَ: مفعول

٣- اَللّٰهُمَّ كَما حَسَّنْتَ[٨] خَلْقي، فَحَسِّنْ خُلُقي. (فِعْلَ الْأمرِ وَ الْفِعْلَ الْماضيَ)

✍خدوندا، همانطور که آفرینش مرا نیکو گردانیدی، اخلاقم را[نیز] نیکو گردان .

فِعْلُ الْأَمْرِ: حَسِّنْ ، اَلْفِعْلَ الْماضي: حَسَّنْتَ

٤- لَيْسَ شَيْءٌ أَثْقَلَ في الْميزانِ[٩] مِنَ الْخُلُقِ الْحَسَنِ. (اِسْمَ التَّفضيلِ وَ الْجارَّ وَ الْمَجرورَ)

✍در ترازوی اعمال چیزی سنگین‌تر از خوی نیک (خوش اخلاقی) نیست.

أثقَل: اسم تفضیل، : في الْميزانِ، مِنَ الخُلُقِ: جار و مجرور

التَّمرينُ الرّابِعُ: تَرْجِمْ ما يَلي[١٠]، ثمَّ عيِّنِ اسْمَ الْمكانِ، وَ اسْمَ التَّفضيلِ.

١- ﴿رَبُّ الْمَشرِقِ وَ الْمَغرِبِ﴾ الشُّعَراء: ٢٨ ✍پروردگار مشرق و مغرب/ المَشرِقِ ، المَغرب: اسم مکان

٢- ﴿مِنَ الْمَسجِدِ الْحَرامِ﴾ الأسراء:١ ✍از مسجد الحرام / اَلْمَسجِد : اسم مکان

٣- يا أَسْمَعَ السّامِعينَ : ✍ای شنواترین شنوندگان / أسمَعَ : اسم تفضیل

٤- يا أَحْسَنَ الْخالِقينَ : ✍ای بهترین آفرینندگان / أحسَنَ : اسم تفضیل

٥- يا أَرْحَمَ الرّاحمينَ[١١]: ✍ای بخشنده ترین بخشندگان / أرْحَمَ : اسم تفضیل

---

[٦] **ساءَ:** بد شد ≠ حَسُنَ : نیکو شد

[٧] **عذَّبَ:** عذاب داد

[٨] **حَسَّنْتَ:** نیکو گردانیدی

[٩] **الْميزانِ:** ترازو (ترزوی اعمال)

[١٠] **ما يَلي:** آنچه می‌آید، در فرهنگ لغت «المعاني» معنا شده است: «موارد زیر» (اینجا باید بود آبی رنگ باشد و معنا گفته شود.)

[١١] بیشتر بدانیم: نوع اسم‌های «**اَلسّامِعينَ/ الْخالِقينَ / الراحمين**»: اسم فاعل

DaneshSad دانش صد

اَلتَّمرينُ الْخامِسُ: تَرْجِمِ الْأفعالَ وَ الْمَصادِرَ[۱۲] التّاليَةَ.

اَلْماضي	اَلْمُضارِعُ وَ الْمُستَقبَلُ	اَلْأَمْرُ وَ النَّهْيُ	اَلْمَصدَر
قَدْ أحْسَنَ: **نیکی کرده است**	يُحْسِنُ: نیکی می‌کند	أحْسِنْ: **نیکی کن**	إحسان: نیکی کردن
اِقْتَرَبَ: نزدیک شد	يَقْتَرِبُونَ: **نزدیک می‌شوند**	لا تَقْتَرِبُوا: **نزدیک نشوید**	اِقتِراب: نزدیک شدن
اِنْكَسَرَ: **شکسته شد**	سَيَنْكَسِرُ: **شکسته خواهد شد**	لا تَنْكَسِرْ: شکسته نشو	اِنْكِسار: شکسته شدن
اِستَغْفَرَ: آمرزش خواست	يَسْتَغفِرُ: **آمرزش می‌خواهد**	اِسْتَغْفِرْ: آمرزش بخواه	اِسْتِغفار: **آمرزش خواستن**
ما سافَرْتُ: سفر نکردم	لا يُسافِرُ: **سفر نمی‌کند**	لا تُسافِرْ: **سفر نکن**	مُسافَرَة: سفر کردن
تَعَلَّمَ: **یاد گرفت**	يَتَعَلَّمانِ: یاد می‌گیرند	تَعَلَّمْ: **یاد بگیر**	تَعَلُّم: یاد گرفتن
تَبادَلْتُمْ: **عوض کردید**	تَتَبادَلُونَ: **عوض می‌کنید**	لاتَتَبادَلُوا: عوض نکنید	تَبادُل: عوض کردن
قَدْ عَلَّمَ: آموزش داده است	سَوفَ يُعَلِّمُ: **آموزش خواهد داد**	عَلِّمْ: **آموزش بده**	تَعليم: آموزش دادن

اَلتَّمرينُ السّادِسُ: عَيِّنِ الْمحلَّ الْإعرابيَّ لِلْكَلِماتِ الْمُلوّنَةِ.

۱- ﴿فَأَنْزَلَ اللّهُ سَكينَتَـهُ عَلىٰ رَسولِـهِ وَ عَلَى الْمُؤمنينَ﴾ الفتح: ۲۶

سَكينَةَ: مفعول / رَسولِ: مجرور به حرف جر

خداوند آرامش خود را بر فرستاده‌اش و بر مؤمنان فرود آورد (نازل کرد).

۲- ﴿لايُكَلِّفُ اللّهُ نَفْساً إلّا وُسْعَها﴾ البقرة :۲۸۶

اللّهُ: فاعل / نَفْساً: مفعول

خداوند به هر کس فقط به اندازهٔ توانایی‌اش تکلیف می‌کند.

۳- أَعبَدُ النّاسِ، مَن أقامَ[۱۳] الْفَرائِضَ. الإمامُ الصّادِقُ عليه السلام

أَعبَدُ:مبتدا / النّاس: مضاف اليه

عابدترین مردم،کسی است که اعمال واجب را به پا دارد.

٤- أَحبُّ عِبادِ اللّهِ إلَى اللّهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِبادِهِ. رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه وآله

أحبُّ : مبتدا / عِباد: مضاف اليه/ اللّهِ: مجرور به حرف جر/أَنْفَعُ: خبر

محبوب‌ترین بندگان خدا نزد خداوند، سودمندترین آن‌ها نسبت به بندگانش است.

۵- عَداوَةُ الْعاقِلِ خَيْرٌ مِنْ صَداقَةِ الْجاهِلِ. أَميرُ الْمُؤمِنينَ عليٌّ عليه السلام

عَداوَةُ: مبتدا/ خيرٌ :خبر / صَداقةِ: مجرور به حرف جر

دشمنیِ عاقل(فرد خردمند) بهتر از دوستیِ نادان(فرد نادان) است.

---

[۱۲] در سوال مصادر آورده شده، حال آنکه معنای یک مصدر خواسته شده است، بهتر بود معنای دو مصدر دیگر هم از دانش‌آموز خواسته می‌شد.

[۱۳] **أقامَ**: برپا کرد

DaneshSad دانش صد

اَلتَّمرينُ السّابِعُ :عَيِّنِ الْكَلِمَةَ الْغَريبَةَ في كُلِّ مَجموعَةٍ.

۱-أسعار☑ (مفرد:سِعْر) حَمير☐ (مفرد: حِمار) ثَعالِب☐ (مفرد: ثَعلَب) ذِئاب☐ (مفرد: ذِئب)
قیمت‌ها/ خران/ روباه‌ها/ گرگ‌ها
همه حیوان هستند به جز أسعار(قیمت‌ها)

۲- سِروال☐ صَمْت☑ فُستان☐ قَميص☐
شلوار/سکوت/پیراهن زنانه/ پیراهن
همه لباس هستند به جز صمت(سکوت)

۳- مُمَرِّضَة☐ بائِعَة☐ فَلّاحَة☐ قَيِّمَة☑
پرستار/ فروشنده/کشاورز/ ارزشمند
همه دلالت بر شغل دارند به جز قیّمة(ارزشمند)

٤- أَحْمَر☑ أحسَنَ☐ أَجْمَل☐ أَصْلَح☐
سرخ/نیکوتر،نیکوترین/زیباتر، زیباترین/شایسته‌تر،شایسته‌ترین
همه اسم تفضیل هستند به جز أحمر(سرخ) که رنگ است.

٥- أَصْفَر☐ أَزْرَق☐ أَبْيَض☐ أَكْثَر☑
زرد/آبی/سفید/بیش‌تر،بیش‌ترین
همه رنگ هستند به جز أكثر(بیش‌تر،بیش‌ترین) که اسم تفضیل است.

٦- خَدّ☐ سِنّ☐ لِسان☐ مَرَح☑
گونه/ دندان/ زبان/ با ناز و خودپسندی
همه اعضای بدن هستند به جز مرح(با ناز و خودپسندی)

اَلتَّمرينُ الثّامِنُ: ضَعْ في الْفَراغِ كَلِمَةً مُناسِبَةً.

۱- اِشْتَرَيْنا ..... وَ فَساتينَ بِأَسْعارٍ رَخيصَةٍ في الْمَتْجَرِ[۱]. سَراويل /أَشْهُراً[۲] / مَواقِفَ (شلوارها / ماه‌ها / ایستگاه‌ها) مفردشان: سِروال/ شَهر / مَوقِف
سَراويل/ **چند شلوار** و پیراهن زنانه با قیمت‌هایی ارزان در مغازه خریدیم.
* سَراويل (مفرد: سِروال) فَساتينَ (مفرد: فُستان)

۲- ذَهَبَ الْعامِلُ إلىٰ بَيتِهِ بَعْدَما ..... واجِباتِهِ بِدِقَّةٍ. ضَلَّ/ ساءَ/ **تَمَّمَ** (گمراه شد/ بد شد / کامل کرد، انجام داد)
تَمَّمَ/ کارگر بعد از اینکه وظایفش را با دقت **انجام داد**، به خانه‌اش رفت.

۳- إنَّنا ..... هَديَّةً لِزَميلِنا[۳] الْفائِزِ في الْمُسابَقَةِ. عَمَرْنا/ **أَهْدَيْنا**/ غَلَبْنا (عمر کردیم / ارمغان کردیم، هدیه دادیم / چیره شدیم)
أَهْدَيْنا/ بی‌گمان ما در مسابقه هدیه‌ای به دوستان برنده‌یمان **دادیم**.

٤- يا زَميلي، دَعْ ..... لَكَ حَقيراً لِرِضا اللّٰهِ. **شاتِمَ**/ نَوعيَّةَ/ أَسْعارَ (سرزنش کننده / جنس / قیمت‌ها) مفردش: سِعر(قیمت)
شاتِمَ/ ای دوست من، برای رضای خدا **سرزنش کننده**‌ات را در حالی که کوچک است، رها کن.

٥- إنَّ الـ ..... آلَةٌ لِمَعرِفَةِ[۴] وَزْنِ الْأَشياءِ. مِفتاحَ/ مِصباحَ/ **ميزانَ** (کلید / چراغ / ترازو) جمعشان: مَفاتيح / مَصابيح / مَوازين
میزانَ/ بی‌گمان ترازو، وسیله‌ای برای شناخت وزن اشیاست.

---

[۱] **مَتْجَر**: مغازه (اسم مکان، جَمْعُهُ: مَتاجِر)
[۲] **أَشهُر**(ج شَهر: ماه): ماه‌ها / **أَشهَر**(وزن أَفعَل، اسم تفضیل) مشهورترین
[۳] **زميل**: همکلاسی، همکار(جمع: زُمَلاء)
[۴] **مَعرِفَة** (جمع: مَعارِف): مصدر است به معنای شناخت
* الْعامِلُ: کارگر / الْفائِز : برنده / الوالِد: پدر/ الشاتِم: سرزنش کننده←اسم فاعل هستند بر وزن «الْفاعِل»

DaneshSad دانش صد

اَلْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ[۱۴] برگرد

اِسْتَخْرِجْ خَمْسَةَ أَسْماءِ تَفضيلٍ مِنْ دُعاءِ الِافْتِتاحِ.

اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَفْتَتِحُ[۱۵] الثَّنآءَ بِحَمْدِكَ وَ أَنْتَ مُسَدِّدٌ لِلصَّوابِ بِمَنِّكَ، وَ أَيْقَنْتُ أَنَّكَ أَنْتَ **أَرْحَمُ** الرّاحِمينَ فی مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ، وَ **أَشَدُّ** الْمُعاقِبينَ فی مَوْضِعِ النَّكالِ وَالنَّقِمَةِ، وَ **أَعْظَمُ** الْمُتَجَبِّرينَ فی مَوْضِعِ الْكِبْرِيآءِ وَ الْعَظَمَةِ.

خدایا من با سپاسگزاری از تو ستایشت را آغاز می‌کنم و تو با مهرورزی‌ات رهنمون به راه درست هستی، و باور کردم که تو در جایگاه گذشت و مهربانی، **مهربان‌ترین** مهربانانی و در جایگاه کیفر و انتقام، **سخت‌ترین** کیفر دهندگانی و در جایگاه بزرگ‌منشی و بزرگواری، **بزرگ‌ترین** نیرومندانی.

اللّٰهُمَّ أَذِنْتَ لِی فِی دُعائِكَ وَمَسْأَلَتِكَ، فَاسْمَعْ يَا سَمِيعُ مِدْحَتِی، وَأَجِبْ يَا رَحِيمُ دَعْوَتِی، وَأَقِلْ يَا غَفُورُ عَثْرَتِی، فَكَمْ يَا إِلٰهِی مِنْ كُرْبَةٍ قَدْ فَرَّجْتَها، وَهُمُومٍ قَدْ كَشَفْتَها، وَعَثْرَةٍ قَدْ أَقَلْتَها، وَرَحْمَةٍ قَدْ نَشَرْتَها، وَحَلْقَةِ بَلاءٍ قَدْ فَكَكْتَها،

خدایا، در فراخواندنت و در درخواست از خودت به من اجازه دادی، پس ای شنوا ستایشم را بشنو و ای مهربان دعایم را برآورده کن و ای آمرزنده از لغزشم در گذر، ای خدای من، چه بسیار اندوه‌هایی که از آن گره گشودی و غم‌هایی که از من برداشتی و لغزشی که از آن در گذشتی و چه بسیار مهربانی که آن را گستردی و زنجیر بلایی که آن را گشودی.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَأَمِينِكَ وَصَفِيِّكَ وَحَبِيبِكَ وَخِيَرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ، وَحافِظِ سِرِّكَ، وَمُبَلِّغِ رِسالاتِكَ **أَفْضَلَ وَأَحْسَنَ وَأَجْمَلَ وَأَكْمَلَ وَأَزْكٰی وَأَنْمٰی وَأَطْيَبَ وَأَطْهَرَ وَأَسْنٰی وَأَكْثَرَ** مَا صَلَّيْتَ وَبارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ وَتَحَنَّنْتَ وَسَلَّمْتَ عَلٰی أَحَدٍ مِنْ عِبادِكَ وَأَنْبِيائِكَ وَرُسُلِكَ وَصِفْوَتِكَ وَأَهْلِ الْكَرامَةِ عَلَيْكَ مِنْ خَلْقِكَ.

خدایا، درود بفرست بر محمّد: بنده‌ات، فرستاده‌ات، امانتدارت، برگزیده‌ات، یارت، بهترین آفریده‌ات، نگاهدارِ رازت، رسانندهٔ پیام‌هایت. [درودی که] **برترین، بهترین، زیباترین، کامل‌ترین، پاک‌ترین، بالنده‌ترین، خوب‌ترین، پاکیزه‌ترین، بلندترین و بیشترین** درودی باشد که فرستاده‌ای و برکت داده‌ای و مهربانی کرده‌ای و مهر ورزیده‌ای و سلام داده‌ای بر یکی از بندگان و پیامبران و فرستادگان و برگزیدگانت و اهل بخشش از آفریدگانت.

---

[۱۴] هدف از این تمرین تشویق دانش‌آموز به انجام فعّالیّت و تحقیق است .نمرهٔ این بخش را می‌توان در امتحان مستمر اوّل و دوم حساب کرد. انجام این بخش منوط به داشتن وقت است. اگر دبیری زمان کافی در اختیار نداشت، در انجام دادن و ندادن این قسمت از کتاب درسی مختار است.

[۱۵] أَفْتَتِحُ: فعل مضارع من باب افتعال به معنای «می‌گشایم، آغاز می کنم» است.

DaneshSad دانش صد

(لِلتَّمرينِ فِي الْمَنزِلِ) أُكتُبِ اسْمَ كُلِّ صورَةٍ. [تمرین به عهده دانش‌آموز است]






١- اَلثَّعلَب ٢- اَلْفَرَس ٣- اَلذِّئب ٤- اَلْحِمار






٥- اَلْمِفتاح ٦- اَلْمَلابِس ٧- اَلْمِصباح ٨- اَلْميزان






٩- اَلسِّروال ١٠- اَلْقَميص ١١- اَلْعِباءَة ١٢- اَلْفُستان






١٣- اَلْمَطبَعَة ١٤- اَلْمَوقِف ١٥١- اَلْمَطعَم ١٦- اَلْمَطبَخ






١٧- اَلْمَصنَع ١٨- اَلْمَتجَر ١٩- اَلْمَلعَب ٢٠- اَلْمَكتَبَة

DaneshSad دانش صد

نکات قواعد:

تفاوت در حرکت، تفاوت در معنا

۱-خَلْق : آفرینش، خلقت، ایجاد

۲- خُلْق مترادف (الخُلُق) است: ج أَخْلَاق : خوی ، طبع ؛ « سَيِّئُ الخُلْقِ »: بد اخلاق؛ « سُوءُ الخُلْق » : بد اخلاقی.

تَسْمِيَة از کلمهٔ اسم گرفته شده است، برخی گویند اصل آن « سمو» است و همزهٔ اول عوض از واو است و برخی نیز گویند ریشه‌اش به معنای «سمو» علامت است که واو به همزه قلب شده است.

گاهی قَدْ حرفی است که اختصاص به فعل داده می‌شود، به شرط اینکه فعل متصرّف، خبری، مثبت یا منفی مجرّد از عامل جزم و نصب و سین و سوف باشد.

«قد» همراه فعل ماضی

① قد+ فعل ماضی = تحقق (وقوع فعل بطور قطع) که فعل بصورت ماضی نقلی معنا می‌شود.

قَد حَرَّمَ اللّٰهُ تَعالیٰ في سورة الحُجُرات أربع كبائر. خداوند بلند مرتبه در سوره حجرات چهار گناه کبیره را حرام ساخته است.

قد زوّد اللّٰهُ الخفاشَ بحاسَّة سَمعٍ حادّةٍ. قطعا خداوند خفاش را به حس تیز شنوایی مجهز کرده است.

قد أفلح مَن تَزَكّیٰ (بی شک کسی که نفس خویش را بپالاید رستگار گردیده است).

قد أفلح المؤمنونَ (بی تردید مومنان رستگار شدند.)

② قد + ماضی= تقریب (متصل به زمان حال)

قد قامت الصلوة : نماز بر پا شده است

«قد» همراه فعل مضارع

③ «قد» + فعل مضارع= تقلیل (وقوع فعل به ندرت)

قد يَصدقُ الكذوبُ. فرد دروغگو گاهی راست می‌گوید./ دروغگوشاید راست بگوید.

قَدْ يَكونُ بَينَ النّاسِ مَنْ هوَ أَحْسَنُ مِنّا، گاهی میانِ مردم کسی هست که از ما بهتر است.

④ قد + فعل مضارع = توقع (احتمال و انتظار وقوع فعل)

قَدْ يقدمُ الوالدُ اللّيلة مِنَ الْحَجّ. (ممکن است پدر، امشب ازمکه بیاید).

⑤ «قد» + فعل مضارع = حرف تحقیق است و تاکیدی معنا می شود، اگر فاعلش« الله :خدا» باشد: مثل:

قَدْ يَعْلَمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنكُمْ لِوَاذًا بدون شک خداوند کسانی از شما را که پنهانی بیرون می‌روند، می‌شناسد.

قرابت معنایی:

- عَداوَةُ الْعاقِلِ خيرٌ مِنْ صَداقةِ الْجاهلِ. امیر المُؤمنينَ (ع)

اگر دانا بُوَد خصمِ تو، بهتر/ که با نادان شوی یار و برادر

- شَرُّ النّاسِ ذو الْوَجهَينِ.

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند/ چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند

- خَيْرُ إخْوانِكُمْ مَنْ أهْدىٰ إلَيْكُمْ عُيوبَكُمْ. رسولُ اللّٰهِ(ص)

آن که عیب تو گفت، یار تو اوست/ و آن که پوشیده داشت، مارِ تو اوست

نکات قاعده:

هر کلمه‌ای که بر وزن أفعَل بیاید، اسم تفضیل نیست و ممکن است یکی از موارد زیر باشد:

- صفت مشبهة به معنی:

رنگ: أَزْرَق،زَرْقاء: آبی- أَحْمَر،حَمْراء:سرخ- أَبْيَض،بَيْضاء: سفید- أَسْوَد،سَوْداء: سیاه- أَصْفر،صَفْراء: زرد،...

عیب: أَحْمَق،حَمْقاء: ابله و نادان- أَصَمّ،صَمّاء: کر- أَعْمَى،عَمْياء: کور- أَبْكَم،بَكْماء: لال، أَعْوَج،عَوْجاء: کج، أَخْرَس،خَرْساء:گنگ ...

حُسن: أَزْهَر،زَهْراء: درخشان – أَحْوَر،حَوْراء: سفیدی چشم و سیاهی‌اش پر رنگ باشد. آهو چشم

- فعل ماضي باب افعال: أَحَبَّ: دوست داشت،
- متکلم وحده فعل مضارع: أَفْعَلُ: انجام می‌دهم

DaneshSad دانش صد

▪اسم: أرْنَب(خرگوش)، أربَع، أحْمَد، أمرَدُ(نوجوان بی ریش)

▪ فعل تعجب(ما+ أفعَل+ مفعول): ما أجْمَلَ مازَندَرانَ و طبیعَتَها! چه زیباست مازندران و طبیعتش!

◖ **اسم تفضیل: اسمی که برتری را می‌رساند.** یا برای مقایسه یا برای بیان ویژگی به کار می رود.

فُعلَی من نداریم

خیر من، الفُعلَی ۱۰۰٪ اسم تفضیل هستند.
« یَدُ العُلیا خیرٌ مِن یَدِ السُّفلَی »

وزن «أفعَل» هرگاه مضاف شود، بدون ال و بدون تنوین می‌آید و به شکل صفت عالی(ترین) ترجمه می‌شود:
عليٌّ أفضَل التلاميذ. (علی برترینِ دانش آموزان است.)/ عليٌّ أفضَل تلمیذ. (علی برترینْ دانش آموز است.)
فاطمةُ أفضل التلميذات یا فاطمة فضلی التلمیذات. (فاطمه برترینِ دانش آموزان است.)
فاطمةُ أفضل تلميذةٍ. (فاطمه برترینْ دانش آموز است.)

وزن «فُعلیٰ» عموماً در حالت صفت استفاده می‌شود و با موصوف مونث مطابقت دارد. جاءَت زینب الکُبریٰ .

◖برای برتری دادن، عموماً از وزن «أفعَل» برای مذکر و مؤنث استفاده می‌شود.

شکل های دیگر وزن أفعَل:
أقَلّ، أشَدّ، أحَلّ، أهَمّ، أصَحّ، أدَقّ، أحَبّ، أخَصّ، أعَزّ، أجَلّ، أعَمّ / أوْلَی، أعْلَی، أغْلَی، أتْقَی، أبْقَی، أقْوَی، أدْنَی أغْنَی، أزْکَی، أقْصَی، أخْفَی/ آخَر(**أأْخَـر بر وزن أفْعَل**).

شکل های دیگر وزن فُعلی: أُولَی، أُخْرَی، عُظْمَی، دُنیا، عُلیا

نکته: اسم تفضیل بر وزن «أفعَی»، هرگاه به ضمیر مضاف شود، به شکل الف کشیده نوشته می‌شود. مثال: أتْقَی+کُمْ+ أَتْقَاکُمْ
إنَّ **أکْرَمَـکُمْ** عِندَ اللّهِ **أتـقـاکُمْ**. گرامی‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست.

◖ **جمع**

جمع سالم أفعَل، بر وزن «أفعَلون،أفعَلین» می‌آید؛ مانند أقدَمونَ، أجوَدین، أعلَونَ
جمع سالم فُعلَی، بر وزن «فُعْلَیات» می‌آید؛ مانند فُضلَیات، أُخرَیات، کُبْرَیات
جمع مکسر، غالباً بر وزن أفاعِل می‌آید؛ مانند:
أرْذَل:أراذِل- أفْضَل:أفاضِل- أکْبَر:أکابِر – أعْظَم:أعاظِم – أصْغَر:أصاغِر
نکته: هر کلمه‌ای که بر وزن أفاعِل است، اسم تفضیل نیست؛ مانند: أصابِع: مفرده إصبَع(انگشت) اسم تفضیل نیست.
اسم های جمع مکسر را باید به شکل مفردش نگاه کرد، بعد نوع اسم آن را تشخیص داد.

◖انواع **خیر و شرّ (جمعشان، أخیار، خیار – أشرار):**

۱) اسم(صفت مشبهة)؛ به معنای خوب (خوش، نیک) و بد:
صَباحَ الْخَیْرِ: بامداد خوش.
﴿وَ ما تَفْعَلوا مِنْ خَیْرٍ یَعْلَمْهُ اللّهُ﴾ البَقَرَة: ۱۹۷
و آنچه را از کار نیک انجام دهید، خدا آن را می‌داند.

۲) مصدر؛ معنی خوبی و بدی:
﴿ وَ ما تُنْفِقوا مِنْ **خَیْرٍ** فَإِنَّ اللّهَ بِهِ عَلیمٌ.﴾ البَقَرَة: ۲۷۳
و هر آنچه از خیر و خوبی انفاق کنید قطعاً خداوند نسبت به آن آگاه است.

۳) اسم تفضیل؛ به معنی بهتر،بهترین و بدتر،بدترین:
در اینصورت (خیر وشر) اسم تفضیل است
و در اصل «أخیر و أشَرّ» بوده است که به علّت کثرت استعمال،
همزه از اوّل آن حذف شده است.

خِیَارُ النّاسِ: بهترین مردم
وَلَلْآخِرَة **خَیْرٌ** لَكَ مِنَ **الْأُولیٰ**. قطعاً آخرت برای تو از دنیا بهتر است.
خَیرُ الأمور **أوسَطُ**ـها: بهترین کارها، میانه‌ترین آنهاست.
شَرُّ النّاسِ ذو الوجهَینِ. بدترین مردم انسان دو رو است.
خیر در «لا خیرَ» و «الخیر» ۱۰۰٪ اسم تفضیل نیست.

«خیر و شرّ» در سه شکل زیر اسم تفضیل نیست:
۱) **هرگاه با «ال» همراه شود.**
۲) **هرگاه بعد از «لا»ی نفی جنس بیاید.**
۳) **بعد ترکیب «ما...مِن»**
۴) **هرگاه بعد از «کُلّ» دیده شود.**

اِعمل الخیر قدر استطاعتك ولا تنتظر الشکر من أحد.
به اندازه توانت کار نیک انجام بده و از کسی توقع تشکر نداشته باش.
لا خیرَ فِي قول إلّا مع الفعل.
هیچ خیری نیست در سخنی مگر اینکه همراه عمل باشد.
﴿وَ ما تُقَدِّموا لِأَنفُسِكُم مِنْ خَیْرٍ تَجِدوهُ عِندَ اللهِ﴾
و هر آنچه از خوبی برای خودتان پیش بفرستید، آن را نزد خداوند می یابید.
یَا مَنْ أَرْجُوهُ لِكُلِّ خَیْرٍ وَ آمَنُ سَخَطَهُ عِنْدَ كُلِّ شَرٍّ.
ای خدایی که از او امید هر خیر و احسانی دارم و نزد هر شری از خشم او ایمنی می جویم.

اسم مکان بر مکان وقوع فعل دلالت دارد .

ثلاثی مجرد: بیشتر بر وزن مَفْعَل و گاهی بر وزن مَفعِل و مَفْعَلَة است؛ در ضمن جمع اسم مکان بر وزن « مَفاعِل » است؛ مثال :

مَفاعِل(مفرده: مَفْعَل)

مَلاعِب(مَلعَب: ورزشگاه)؛ مَطاعِم(مَطْعَم: رستوران)؛ مَصارِف(مَصرَف:بانک)؛ مَشاهِد(مَشهَد: صحنه)؛ مَحاضِر(مَحضَر: پیشگاه، جای حاضر شدن و شهادت دادن)؛ مَظاهِر(مَظهَر: چشم انداز، جای آشکار شدن)؛ مَناظِر(مَنظَر: چشم انداز)؛ مَتاجِر(مَتجَر: مغازه)؛ مَلاعِب(مَلْعَب: ورزشگاه)؛ مَطاعِم(مَطْعَم: رستوران)؛ مَساکِن (مَسکَن: خانه)؛ مَخازِن(مَخزَن: انبار)؛ مَنابِع (مَنبَع: چشمه آب، منبع)؛ مَصانِع (مَصْنَع: کارخانه، انبار آب)؛ مَطابِخ(مَطْبَخ: آشپزخانه)؛ مَعالِم(مَعلَم: علامت، نشان)؛ مَقاتِل(مَقتَل: جای کشتن، گیجگاه)؛ مَصادِر(مَصدَر: جای صدور)؛ مَشارِب(مَشرَب: آبشخور، سقاخانه)؛ مَقاعِد(مَقعَد: نشیمنگاه، صندلی)؛ مَنافِذ (مَنْفَذ: جای نفوذ، روزنه)؛مَخارِج (مَخرَج: مکان خروج)؛ مَداخِل (مَدخَل: مکان ورود)؛ مَلاجِئ (مَلجَأ: پناهگاه)

مَفاعِل(مفرده: مَفْعِل)

مَنازِل(مَنْزِل: خانه،برج)؛ مَحامِل(مَحمِل: کجاوه)؛ مَحافِل(مَحفِل: گردهمایی)؛ مَجالِس(مَجْلِس)؛ مَواقِف(مَوْقِف:ایستگاه)؛ مَنازِل(مَنْزِل)؛ مَواطِن(مَوطِن: میهن، وطن)؛ مَعادِن(مَعْدِن: جای اصلی و مرکزی هر چیزی) مَراجِع(مرجِع:جای برگشت)؛ مَناصِب(مَنصِب: مقام).

مَفاعِل(مفرده: مَفْعَلة)

مَدارِس(مَدْرَسَة)؛ مَکاتِب(مَکْتَبة:کتابخانه)؛ مَطابِع(مَطْبَعَة: چاپخانه)، مَقابِر(مَقبَرَة: آرامگاه، گور)؛ مَزارِع(مَزرَعَة: کشتزار)؛ مَحاکِم(مَحکَمَة: دادگاه)؛ مَحابِس (مَحبَسَة: بازداشتگاه،زندان)

شکل‌های دیگر وزن اسم مکان:

مَفیل(مَبیت، مَسیر، مَضیق)، مَفال(مَطار، مَنام؛ مَجال؛ مَقام؛ مَدار؛ مَزار؛ مَکان؛ مَعاد)، مَفَلّ(مَمَرّ؛ مَقَرّ؛ مَفَرّ؛ مَحَلّ)، مَفعیٰ(مَرْمَی، مَجْرَی، مأوَی، مَنجَی، مَثوَی، مَرعَی)

ثلاثی مزید بر وزن اسم مفعول مزید است در معنای مکان

(اسم مکان از ثلاثی مزید از فعل مضارع ساخته می شود، به این شکل که به جای حرف مضارع(أتین) میم مضموم(مُ) و عین الفعل را فتحه می‌دهیم)؛ مانند:

مُستَشفَی(بیمارستان)، مُستوصَف (درمانگاه)، مُختَبَر(آزمایشگاه)، مُتحَف(موزه)،مُطعَم(رستوران)، مَستَنقَع(مُرداب)؛ مُدْخَل، مُخرَج، مُصَلَّی، مُنتَهَی، مُجتَمَع و مُستَقَرّ

نکات:

برای تشخیص نوع اسم‌های جمع به شکل مفردِ آن نگاه می‌کنیم؛ اول وزن بعد بر اساس معنی نوع اسم را تشخیص می‌دهیم:

مَسائِل (مَسأَلَة) ؛ مَطالِب (مَطْلَب) ؛ مَحامِد (مَحمدَة):مکارِم (مَکْرُمَة)؛ مَشاکِل (مُشکِلَة)؛ مَواعِظ (مَوعظَة)، مَعارِف (مَعرِفَة)؛ مَذاهِب(مَذهَب)؛ مَناطِق (مِنطَقة)؛ مَلابِس (مَلبَس)؛ مَعایِب(مَعاب)؛ مَحارِم(مَحرُمَة)؛ مَصائِب(مُصیبَة) اسم مکان نیستند.

کلماتی مانند «سوق، بَیْت، دار، شارع، عالَم، قاعة، مدینة، کهف، جامِعَة و... » مکان را می رسانند ولی مشتق از نوع اسم مکان نیستند؛ چون بر وزن‌های خوانده شده نمی‌باشند

دقت در وزن و حرکات

مَزارِع [جمع مَزرَعَة]:کشتزارها (اسم مکان) ولی مُزارِع: کشاورز (اسم فاعل)

وزن مشابه

مِنشَفة:حوله؛ مِنضَدَة: میز؛ مِلَفّ: پرونده؛ المَصافي(مفرده: المِصفاة): صافی‌ها و پالانه‌ها به قول کتاب پالایشگاه‌ها؛ مِشکاة: چراغدان؛ مِصباح: چراغ بر وزن مِفعلة و مِفعَل و مِفعال هستند؛ نه مَفعل و ...پس اسم مکان نیستند.

DaneshSad دانش صد

مَحمدَة: ستایش، مَرحَمَة: مهربانی و مَقال: گفتار مصدرند؛ و اسم مکان نیستند .

◗برای تشخیص نوع اسم بعد از وزن، معنا اهمیت دارد:

مَکتَب:آیین ؛ مَکتَب:کتابخانه(اسم مکان)، نوشتن (مصدر)؛

مَغرِب: زمان غروب(اسم زمان)؛ مَغرِب: مکان غروب (اسم مکان)

مَوعِد: وقت (اسم زمان)؛ مَوعِد: مکان وعده (اسم مکان)

مَلعَب: ورزشگاه (اسم مکان)؛ مَلعَب: بازی کردن (مصدر)

مَقتَل: کشتن(مصدر)، مَقتل: قتلگاه (اسم مکان)

مُحافَظَة: نگهداری (مصدر)؛ مُحافَظَة: استان؛مُحافَظَة: نگهداری شده (اسم مفعول)

مَناسِك(مَنسَك) : قربانگاه(اسم مکان)؛ مَناسك: روش عبادت،خود عبادت، قربانی کردن(مصدر)

DaneshSad دانش صد